

سبک زیارت



روایتی از سبک حضور و زیارت در آرامستان شهر

مرده که ترس ندارد، از زنده باید ترسید!

مهدی ارجمند

دست خودم نیست اما به محض اینکه وارد آرامستان می شوم احساس خاصی به من دست می دهد. احساسی که شاید حس و حال خیلی از کسانی باشد که امروز به زیارت اهل قبور آمده‌اند. امروز جمعه است و طبق یک رسم قدیمی و همیشگی مردم روزهای پنج‌شنبه و جمعه

زیارت اهل قبور

به قصد تهیه گزارش به این قبرستان آمده‌ام اما از آنجایی که از بستگانم نیز در این قبرستان دفن شده‌اند ابتدا سری به قبور آنها می‌زنم، فاتحه‌ای می‌خوانم، قبرشان را با آب و گلاب می‌شویم و چند ایه‌ای قرآن سر قبرشان می‌خوانم. به قبرهای اطراف نگاه می‌کنم اینجا همه‌جور آدم می‌توان دید از پیر تا جوان، زن و مرد و کوچک و بزرگ فرقی هم نمی‌کند طرف در دنیا چه کاره بوده است. اینجا وقتی قرار باشد زیر خاک بخوابی دیگر امتیازات دنیایی فرقی ندارد. یا هر جور که زندگی کرده باشی اینجا تمام درآیی‌ات تنها مالک، رئیس بودی یا مرنوس، پولدار بودی یا فقیر، قوی بودی یا ضعیف، پایین شهر زندگی می‌کردی یا بالا شهر، نه اینجا اصلاً اینطور چیزها مهم نیست. هر کسی که باشی یا هر جور که هزار امید و آرزو داشتند.

دوباره نگاهی به قبور قبرستان می‌کنم نوشته روی برخی از قبرها را می‌خوانم بعضی‌ها یاشان سن و سال‌شان خیلی کم است. در میان مردگان کودک هم می‌بینم یا دختر و پسرهای جوانی که هزار امید و آرزو داشتند.

مرگ خبر نمی‌دهد

بعد از زیارت اهل قبور، می‌روم به قسمت دیگری از قبرستان که محل تازه دفن اموات است. اینجا بعضی از قبرها هنوز سنگ قبر هم ندارند و این یعنی اینکه از زمان مرگ آنها کمتر از ۴۰ روز می‌گذرد. همان آدم‌هایی که تا همین چند هفته پیش زنده بودند و در بین ما زندگی می‌کردند و حالا زیر خاک‌خنده بعضی‌ها یشان به یکباره و بدون هیچ‌ها عوز قبلی، بعضی‌ها هم بر اثر بیماری، و برخی‌ها هم سکنه کرده و تعدادی هم بر اثر تصادف جانشان را از دست داده‌اند. خلاصه اینجا هر کس به علتی در گذشته است و حالا این خانواده‌های داغدار آنان هستند که روز جمعه بر سر قبور آنها حاضر شده‌اند. هنوز در فکر امواتی هستم که کمتر از ۴۰ روز از فو‌شان گذشته که به یکباره سر و صدای چند نفر در گوشه‌ای دیگر از آرامستان به گوش می‌رسد، صدایی بلند می‌شود و می‌گوید بلند بگو لاله‌لاله و لاله‌لاله و جمعیتی پشت سر تاپوت یک میت با بیهار، آه و ناله همین جمله را تکرار می‌کنند و نوای لاله‌لاله، لاله‌لاله، محمد رسول الله و علی ولی الله به گوش می‌رسد. پشت سر جنازه خیلی‌ها گریه می‌کنند بیشتر از همه خانواده متوفی هستند. از قرار معلوم متوفی پدر خانواده است مردی حدوداً ۵۰ ساله که در عکس به چشم می‌خورد. می‌گویند سکنه کرده است یکباره و ناگهانی تا دیروز زنده بود و روی پای خودش راه می‌رفت اما امروز روی شانه‌های مردم به سمت خانه یکباره از خانه بیرون شده‌اند. هنوز در فکر امواتی هستم که گذاشتن میت در قبر اینجا قیامتی می‌شود. در این بین صدای ضجه و ناله‌های دلخراش دختر خانم جوانی دل همه را بیشتر از هر چیز دیگری به درد می‌آورد. دخترک حسایی بی‌تابی می‌کند، ضجه می‌زند و فریاد می‌کشد بایام کجاست؟ بایام رو به من نشون بدید من بایام رو میخوام... با ضجه‌های دخترک بقیه صاحبان عزا هم گریه می‌کنند. بغض سختی در گلو دارم دست خودم نیست. دیدن این صحنه‌ها حسایی ناراحتی می‌کند به قسمت دیگری از

آرامستان می‌روم.

قبر، خانه ابدی

کمی آن طرف‌تر مرد میان‌سالی در حال کندن قبر است. خدا وقتی می‌گویم و سر صحبت را با او باز می‌کنم، عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کند و می‌گوید: اینطور ی نگاه نکن اول و آخرش بالاخره همه باید بیاییم اینجا. با دستش قبر را نشان می‌دهد و می‌گوید: خانه ابدی همه ما اینجاست دیر و زود دارد اما سوخت‌وسوز ندارد. از او می‌پرسم: چند سال است که این کار را انجام می‌دهی؟ کمی فکر می‌کند و می‌گوید: قبلاً بنا بودم سر ساختمان می‌رفتم اما حالا پنج، شش سالی می‌شود که قبر می‌کنم. می‌گویم: از مرگ

می‌ترسی؟ لیخندی می‌زند و می‌گوید: تا قبل از اینکه اینجا کار کنم مثل خیلی‌های دیگر من هم از مرگ وحشت داشتم اما حالا دیگر نه. بایلیش خاک‌های کنار قبر را برمی‌دارد و می‌گوید: آنقدرها هم که می‌گویند جای بدی نیست. من خودم خیلی وقت‌ها توی همین قبرها خوابیده‌ام مثلاً ظهرها وقتی که خسته می‌شوم بعد از ناهار در سایه همین قبرها می‌خوابم. اتفاقاً یک آرامش خاصی دارد می‌خواهی امتحان کنی؟

بدم نمی‌آید برای همین می‌روم توی قبر. کمی جا به جا می‌شوم و بعد درون قبر دراز می‌کشم. راست می‌گویند پیر مرد اینقدرها هم که می‌گویند جای بدی نیست. همانطور که او گفته است اتفاقاً حس و حال خوبی هم دارد؟

چند دقیقه‌ای در قبر دراز می‌کشم و دوباره به بالای قبر می‌آیم. هنوز مشغول صحبت با پیر مرد هستم که در قسمت دیگری از این گورستان چند نوجوان توجه مرا به خود جلب می‌کنند. تعدادی پسر نوجوان که سر یک قبر نشسته و آرام آرام زیارت عاشورا می‌خوانند به طرف آنها می‌روم، می‌نشینم و با آنها زیارت عاشورا را از‌مزمه می‌کنم. دعا که تمام می‌شود سر صحبت را با آنها باز می‌کنم. بیشتر که صحبت می‌کنم متوجه می‌شوم دانش آموزان یک مدرسه‌سند و این قبری که زیارت عاشورا می‌خوانند خانه ابدی معلم سابقشان است که تازه به رحمت خدا رفته است. معلمی دلسوز و مهربان که با تشکیل یک هیئت دانش آموزی به فکر تربیت اسلامی دانش‌آموزانش بود و حالا بعد از مرگ ناگهانی‌اش تعدادی از همان دانش‌آموزان بر سر آرامگاه او برای آرمزش گناهانش زیارت عاشورا می‌خوانند؛ درست مثل روزهایی که در هیئت دانش‌آموزی با معلم مهربانشان این دعا را قرائت می‌کردند.

ستاره‌های همیشه بیدار

به راه خودم ادامه می‌دهم. می‌روم قسمت گلزار شهدا. اینجا آرامش عجیبی به من می‌دهد. نگاه که می‌کنم ردیف به ردیف ستاره‌های درخشان‌ی را می‌بینم که به مهمانان خود لیخند می‌زنند. سر داران بی‌ادعا، چهره‌های

گمنام و بی‌ادعا خیلی زیبا! اینجا در این قسمت از آرامستان آرامیده‌اند

به زیارت اهل قبور می‌آیند. اینجا تا دلت بخواد آدم‌هایی را می‌بینی که ردیف به ردیف زیر خاک خوابیده‌اند، آدم‌هایی که بعضی‌ها پیشان تا همین چند روز و چند هفته پیش نفس می‌کشیدند، راه می‌رفتند، زندگی می‌کردند، درست مثل من و شما؛ اما از آنجایی که مرگ خبر نمی‌دهد حالا در مکانی قرار گرفته‌اند که اصطلاحاً دست‌شان از دنیا

نام‌های پر آوازه و رزمندگانی گمنام و بی‌ادعا خیلی زیبا اینجا در این قسمت از آرامستان آرامیده‌اند اما خواب نیستند و یقین دارم که ما را می‌بینند و نظاره‌گر اعمال و رفتار ما هستند. احساس می‌کنم مرگ را به بازی گرفته‌اند. با دیدن عکس شهیدان از خود خجالت می‌کشم. می‌روم به سمت غسالخانه، جایی که مرده را غسل می‌دهند، کفن می‌کنند و آماده تدفین می‌شود. به سمت غسالخانه حرکت می‌کنم. اینجا فضا خیلی غمگین است. هنوز به ورودی غسالخانه نرسیده‌ام که جنازه کفن‌پیچ شده مبتی را تحویل صاحبان عزا می‌دهند. آمبولانس مخصوص حمل جنازه می‌آید جنازه کفن‌پیچ شده را در ماشین می‌گذارند و به سمت خانه ابدی‌اش روانه می‌شود. صدای ضجه و ناله بازماندگان بلند می‌شود و در این میان باز صدای صهجه فرزندان متوفی بیشتر از هر چیز دیگری دل آدم را ریش می‌کند.

سرک کشیدن به غسالخانه

اینجا دو قسمت دارد یک قسمت اموات مرد و یک قسمت اموات زن. اینجا خیلی شلوغ است هر چند دقیقه یک بار ماشین مخصوص حمل جنازه از راه می‌رسد جنازه را تحویل غسالخانه می‌دهد و بعد از طرفی دیگر ماشینیی دیگر جنازه غسل داده و کفن‌پیچ شده را تحویل می‌گیرد. می‌روم داخل غسالخانه اولش اجازه نمی‌دهند اما به هر طریقی هست می‌روم داخل. خیلی نمی‌توانم اینجا بمانم شاید کمتر از یکی، دو دقیقه بیشتر اجازه ندارم. رضا یکی از غسال‌های این غسالخانه است که برای ورودم اجازه می‌دهد. اما خوب می‌دانم که وقتم خیلی کم است. اینجا تخت‌هایی سنگی وجود دارد و روی هر تخت یک جنازه، غسال‌ها کارشان را خوب بلدند. تند تند جنازه‌ها را غسل می‌دهند. چند مرحله پشت سر هم باید بگذرد تا به کفن پیچ شدن جنازه برسیم. جنازه را که کفن کردند دیگر کار تمام است با گفتن لااله‌الاالله و صلوات فرستادن جنازه میت را تحویل صاحبان عزا می‌دهند. اینجا البته دستگاه‌های اتوماتیک نیز وجود دارد که به تفصیل میت کمک می‌کند اما بیشتر کارها باز هم توسط غسال‌ها انجام می‌شود.

از غسالی که پارتی‌ام شده درباره کارش می‌پرسم که می‌گوید: کار است دیگه بالاخره. شما شغلت یک چیز است من شغلم یک چیز. بالاخره غسال بودن هم یک شغل است، نیست؟ خیلی مطمئن جواب می‌دهم: بله حتماً و البته شغل با اهمیتی هم است چرا که هر کسی حاضر نیست این شغل را تجربه کند. لیخندی می‌زند و می‌گوید: درست است راستش از شما چه پنهان اولی من هم دوست نداشتم حتی خیلی وقت‌ها می‌ترسیدم. اولین مرده را نمی‌دانید با چه استرسی شستم. تا مدت‌ها شب‌ها خوابم نمی‌برد اما حالا دیگر عادی شده است. هم برای خودم هم برای زن و بچهام. می‌پرسم: راستی گفتی زن و بچهام چند سال است ازدواج کرده‌ای؟ درحالی که به



کار غسل دادن یکی دیگر از جنازه‌ها به پایان رسیده است. رضا کمک می‌کند تا او را برای کفن کردن آماده کنند. این پیا و آن پا می‌کنم و می‌پرسم: می‌پرسم: از مرگ نمی‌ترسی. آدم خوش‌خنده‌ای به نظر می‌رسد. دوباره لیخندی می‌زند و می‌گوید: ترس؟ نه چرا بترسم؟ نه مرگ ترس دارد نه مرده و نه مردن. آنچه که ترس دارد رفتارهای برخی از ما آدم‌هاست. مرده بیچاره که ترسی ندارد. او دستش از دنیا کوتاه است. این زنده‌ها هستند که بعضی وقت‌ها کاری می‌کنند که آدم واقعاً با یاد بترسد

کوتاه است. اما در آرامستان هم زندگی جاری است، با سبکی که خاص این مکان است و آدم‌هایی که به اینجا می‌آیند و با ساعاتی حضور، سبک زندگی‌شان حال و هوایی دیگر می‌گیرد. به محض ورود به قبرستان ابتدا زیر لب فاتحه‌ای می‌خوانم و ثوابش را به روح مرد گانی می‌فرستم که اینجا در این قبرستان خفته‌اند. گشت و گذارم را شروع می‌کنم و...

یکی از همکاران کمک می‌کند تا کار غسل زودتر انجام شود، می‌گوید: ۱۰ سال. الان سه تا فرزند دارم. خانم هم با من همکار است. می‌پرسم: همکار؟! همکار چی؟ که جواب می‌دهد: او هم مثل من غسال است و در قسمت بانوان کار می‌کند.

از زنده‌ها بیشتر می‌ترسم

کار غسل دادن یکی دیگر از جنازه‌ها به پایان رسیده است. رضا کمک می‌کند تا او را برای کفن کردن آماده کنند. این پا و آن پا می‌کنم و می‌پرسم از مرگ نمی‌ترسی. آدم خوش‌خنده‌ای به نظر می‌رسد. دوباره لیخندی می‌زند و می‌گوید: ترس؟ نه چرا بترسم؟ نه مرگ ترس دارد نه مرده و نه مردن. آنچه که ترس دارد رفتارهای برخی از زنده‌ها هستند. اصلاً باور می‌کنی من خیلی وقت‌ها از مرده‌ها بیشتر می‌ترسم تا از مرده‌ها. می‌گویم: این را جدی می‌گویم؟ دوباره لیخندی می‌زند و می‌گوید: به خدا. باور کن مرده بیچاره که ترسی ندارد. او دستش از دنیا کوتاه است. این زنده‌ها هستند که بعضی وقت‌ها کاری می‌کنند که آدم واقعاً با یاد بترسد.

همین‌جا توی همین آرامستان بعضی از همین آدم‌هایی که با لباس‌های سیاه و حالت عزا پشت جنازه مرده‌شان حرکت می‌کنند گاه رفتارهایی از آنها سر می‌زند که آدم می‌روم داخل غسالخانه اولش اجازه نمی‌دهند اما به هر طریقی هست می‌روم داخل. خیلی نمی‌توانم اینجا بمانم شاید کمتر از یکی، دو دقیقه بیشتر اجازه ندارم. رضا یکی از غسال‌های این غسالخانه است که برای ورودم اجازه می‌دهد. اما خوب می‌دانم که وقتم خیلی کم است. اینجا تخت‌هایی سنگی وجود دارد و روی هر تخت یک جنازه، غسال‌ها کارشان را خوب بلدند.

تند تند جنازه‌ها را غسل می‌دهند. چند مرحله پشت سر هم باید بگذرد تا به کفن پیچ شدن جنازه برسیم. جنازه را که کفن کردند دیگر کار تمام است با گفتن لااله‌الاالله و صلوات فرستادن جنازه میت را تحویل صاحبان عزا می‌دهند. اینجا البته دستگاه‌های اتوماتیک نیز وجود دارد که به تفصیل میت کمک می‌کند اما بیشتر کارها باز هم توسط غسال‌ها انجام می‌شود.

از غسالی که پارتی‌ام شده درباره کارش می‌پرسم که می‌گوید: کار است دیگه بالاخره. شما شغلت یک چیز است من شغلم یک چیز. بالاخره غسال بودن هم یک شغل است، نیست؟ خیلی مطمئن جواب می‌دهم: بله حتماً و البته شغل با اهمیتی هم است چرا که هر کسی حاضر نیست این شغل را تجربه کند. لیخندی می‌زند و می‌گوید: درست است راستش از شما چه پنهان اولی من هم دوست نداشتم حتی خیلی وقت‌ها می‌ترسیدم. اولین مرده را نمی‌دانید با چه استرسی شستم. تا مدت‌ها شب‌ها خوابم نمی‌برد اما حالا دیگر عادی شده است. هم برای خودم هم برای زن و بچهام. می‌پرسم: راستی گفتی زن و بچهام چند سال است ازدواج کرده‌ای؟ درحالی که به

به سمت در خروجی راه می‌افتم. دوباره زیر لب فاتحه‌ای می‌خوانم. اعتراف می‌کنم کمی ترسیده‌ام دست خودم نیست، کمی دلهره دارم. بالاخره الان دو ساعت تمام است در قبرستانم و هر چه که دیده‌ام مرده بوده است و قبر و غسال و قبرکن. حق دارم دلهره داشته باشم، اما سعی می‌کنم به خودم مسلط باشم.

نگاهم به گوشه‌ای از آرامستان می‌افتد. یک تابلوی بزرگ اینجا نصب شده و با خط زیبایی زیر آن نوشته شده «کل نفس ذائقه الموت». «یا ایه را تا آخر می‌خوانم. هنوز نگاهم به تابلوی گوشه آرامستان است که صدای قرانت زیبایی قرآن توجه مرا به خود جلب می‌کند. یک پیرمرد باصفا که با صدایی بسیار زیبا سر یکی از قبرها دارد قرآن می‌خواند. چند دقیقه‌ای می‌ایستم و به صوت زیبای قرآنش گوش می‌دهم. چقدر زیبا تلاوت می‌کند، بیشتر به قرآن خوانش گوش می‌دهم. احساس می‌کنم آرام شده‌ام. خیلی آرام...

نگاه

آثار فکر کردن به مرگ در گفت‌وگو

با حجت‌الاسلام میر کریمی استاد حوزه و دانشگاه

یاد مرگ به سبک زندگی مان جهت می‌دهد

سیمین جم

مرگ مقوله پیچیده‌ای است و مردن همیشه به عنوان یک راز در بین مردم باقی مانده است. آنچه که مسلم است همه ما انسان‌ها روزی می‌میریم. فرقی هم نمی‌کند چند سال عمر کرده باشیم. بالاخره همه با ید بمیریم. دیر و زود دارد اما سوخت‌وسوز ندارد. پیر یا جوان، زن یا مرد کوچک یا بزرگ بالاخره همه ما باید به آن دنیا سفر کنیم. این موضوع بسیار پیچیده البته در ادیان مختلف دیدگاه‌های متفاوتی دارد اگرچه در اصل آن تقریباً دیدگاه‌ها مشترک است اما در خصوص این پدیده پیروان ادیان مختلف با دیدگاه‌های خاص خود به این موضوع نگاه می‌کنند. مرگ اما در دین اسلام یک موضوع بسیار مهم و با اهمیت است در حقیقت مردن در اسلام پایان زندگی نیست بلکه آغاز یک زندگی جدید است که در حقیقت زندگی دائمی و ابدی ما انسان‌هاست. بر اساس آموزه‌های اسلام زندگی انسان تنها چند سال در این دنیا نیست بلکه بعد از مرگ نیز ادامه دارد و حیات اصلی انسان مربوط به آن دنیاست. آثار دنیوی فکر کردن به مرگ موضوع گفت‌وگوی ما با حجت‌الاسلام والمسلمین میر کریمی استاد حوزه و دانشگاه است که ماحصل آن را در پی می‌خوانید.

مرگی که به زندگی جهت می‌دهد

وقتی انسان به این بیندیشد که نتیجه اعمال و رفتار خود در این دنیا را در سرای آخرت باید ببیند به شکل زیباتری زندگی خواهد کرد.

این موضوع باعث می‌شود تا نظم، انضباط و برنامه‌ریزی فرد بیشتر باشد، چرا که درست مثل دانش‌آموزی است که می‌داند باید مرتب و منظم به وظایف خود عمل کند، چرا که باید و رفتار و کردار هر فرد می‌شود می‌تواند به سبک زندگی او جهت بدهد.

وقتی فردی به مرگ و زندگی اخروی خود فکر کند باعث می‌شود تا در افکار، اندیشه،



بلکه به انسان‌ها امید می‌بخشد، روحیه افراد را تقویت می‌کند و اعتماد به نفس آدم‌ها را بالا می‌برد.

این حدیث شریف که انسان‌ها خوانند وقتی بمیرند بیدار می‌شوند، بیانگر این است که زندگی واقعی انسان در دنیای دیگری است و این دنیا گذرگاه و محل عبور است.

غربی‌ها هم به فکر مرگ افتاده‌اند

شاید باورناتر نشود اما حتی در غرب هم اخیراً روی اندیشیدن به مرگ دارند کار می‌کنند، به گونه‌ای که محققان امریکایی دریافته‌اند اندیشیدن به مرگ به افراد کمک کند تا

در اولویت‌های خود بازنگری کرده و زندگی عقاید، رفتار و فعالیت‌های خود توجه و دقت بیشتری داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین توصیه‌هایی که معصومین (ع) و بزرگان دین ما دارند نیز این است که همواره انسان به مرگ و زندگی اخروی خود فکر کند حتی در برخی احادیث اعلام شده است که هر فرد مسلمان شها قبل از خواب باید به بررسی وضعیت رفتار و کردار خود در طول روز بیندیشد و از کارهای بد خود استغفار کند.

برنامه‌ریزی برای مرگ و زندگی

نوشتن وصیتنامه و آماده بودن برای سفر به آخرت نشان‌دهنده سبکی‌ای فرد است چرا که برای برخی از آدم‌ها ترک دنیا و دل‌کنند از لذت‌های زودگذر آن سخت‌است. البته این به معنای آن نیست که افراد یک گوشه بنشینند و دست از فعالیت‌های دنیایی خود بردارند و فقط به مرگ و سفر آخرت فکر کنند، چرا که

در عین توصیه به سفر اخروی توجه به دنیا و فعالیت‌ها برای بهبود وضعیت زندگی نیز بسیار توصیه و تأکید شده است. به گونه‌ای که در احادیث معصومین می‌خوانیم برای کارهای دنیایی‌ات به گونه‌ای برنامه‌ریزی کن که اگر کارهای دنیایی‌ات به بررسی وضعیت رفتار و آثار و نتایج آن را بررسی کرده‌اند می‌تواند موجب بال بردن میل به کمک کردن در آنها شود.

می‌بینیم که حتی غربی‌ها و پیروان سایر ادیان نیز با تحقیقات علمی که انجام داده‌اند این موضوع را از نظر روانشناسی مورد بررسی قرار داده و آثار و نتایج آن را بررسی کرده‌اند

زندگی هدفدار در سایه فکر کردن به مرگ

در احادیث و روایات از معصومین (ع) نیز توصیه‌های فراوانی در این خصوص شده و در عین حال که احادیثی در خصوص زندگی بهتر دنیوی داریم، احادیث و روایاتی نیز در خصوص مرگ و آثار و نتایج ارزشمند فکر کردن به مرگ وجود دارد. این موضوع نشان می‌دهد اندیشیدن به مرگ و تفکر در خصوص سفر آخرت یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که هر فرد مسلمان باید به آن توجه داشته باشد تا زندگی وی در دنیا بر اساس یک نظم و قاعده پیش برود و زندگی او یک زندگی هدفدار باشد.